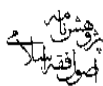


سالنامه علمی - تخصصی
سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

مؤلفه‌ها و موانع استفاده اطلاق از «ترک استفصال» بالبهره‌گیری از منابع مکتوب^۱



سید موسی شبیری زنجان^۲

چکیده

از جمله مناشئ استظهار اطلاق، «ترک استفصال» است. در این روش، می‌توان از پرسش و پاسخی که درباره قضیه شخصیه‌ای است که یا واقع شده و یا می‌خواهد واقع شود اما شکل‌های مختلفی ندارد، استفاده اطلاق نمود؛ زیرا اگرچه از نظر ثبوتی، فروض مختلفی برای این قضیه شخصیه متصور است ولی مجیب، بدون آگاهی از مشخصات دقیق قضیه، حکم را بیان نموده و هیچ‌گونه استفصال یا تفصیلی نداده است. بنابراین می‌توان شمول حکم نسبت به تمامی فروض را استظهار نمود. هدف از پژوهش، بررسی زوایای پرشمار موضوع، به

مؤلفه‌ها و موانع استفاده اطلاق از «ترک استفصال»

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۵/۱۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۳۰

۲. این مقاله از مباحث درس خارج حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجان^{رحمته} در مرکز فقهی امام محمدباقر^{علیه السلام} به همت آقایان حسین سنایی و علیرضا اصغری تدوین شده و توسط آقایان سید عبدالحسین آل یاسین و علی گنجعلی نظارت شده است.
mfemb110@gmail.com

عنوان یک مسئله اصول فقهی در سایه تطبیق بر فروع فقهی است که کم فروغ بودن بحث از این مسئله در کتب اصول فقه، ضرورت این پژوهش را دوچندان کرده است. این پژوهش، بر پایه روش تحلیلی-توصیفی، و گردآوری اطلاعات به شکل کتابخانه‌ای سامان یافته، و اهم یافته‌های آن -افزون بر تبیین دقیق مفهوم «ترک استفصال» و تطبیق بر نمونه‌های فقهی- پی‌جویی مؤلفه‌ها و موانع تأثیرگذار در استفاده اطلاق از ترک استفصال است. این مؤلفه‌ها عبارتند از: نبود اجمال در مراد استعمالی الفاظ پرسش، وجود شقوق مختلف برای مراد استعمالی از نظر ثبوتی، و عدم استفصال یا تفصیل مجیب. موانع نیز عبارتند از: تضییق وضعی پرسش، انصراف پرسش، قرینه مقابله بر تنقید و احراز یا احتمال قابل توجه نسبت به علم مجیب به نحوه تحقق مورد پرسش.

واژگان کلیدی: ترک استفصال، ترک تفصیل، ترک استیضاح، اطلاق لفظی، اطلاق مقامی.

مقدمه

در کلمات فقیهان، برای اثبات شمول حکم نسبت به افراد یا حالات مختلف، از راه‌های پرشماری همچون اطلاق لفظی و الفاظ عموم استفاده شده است؛ یکی از راه‌های مطرح برای استنباط شمول حکم، استفاده از «ترک استفصال» است. این اصطلاح در موردی به کار می‌رود که شخصی درباره یک قضیه شخصی که شکل‌های مختلفی ندارد، پرسشی می‌پرسد و اجمالی در مراد استعمالی پرسش او وجود ندارد؛ اما از نظر ثبوتی، شقوقی برای آن وجود دارد، با این حال، مجیب بدون علم به مشخصات دقیق موضوع، و بدون هیچ‌گونه استفصال یا تفصیلی، حکمی درباره آن صادر می‌کند؛ مانند اینکه کسی از مرجع تقلید خود بپرسد: «من در لباس نجس نماز خوانده‌ام، آیا اعاده آن لازم است؟» و مرجع نیز بدون هرگونه استفصال یا تفصیلی، و بدون علم به نوع نجاست و مقدار آن، پاسخ دهد: «اعاده لازم نیست.» در این مثال، پرسشگر از قضیه شخصی‌ای پرسیده است که یک مصداق مشخص دارد و مراد استعمالی الفاظ او نیز روشن است؛ اما شقوق مختلفی درباره آن تصور می‌شود؛ زیرا ممکن است آن نجاست، بول یا خون بوده باشد؛ اگر خون بوده، محتمل است مقدارش کمتر از یک درهم یا بیش از آن بوده باشد؛ ولی مجیب بدون آگاهی از جزئیات مصداق، و بدون استفصال یا تفصیل، به عدم اعاده حکم کرده است، پس شنونده می‌تواند

پژوهش‌های
اصول فقهی

شماره ۸ سال ۱۴۰۴

نتیجه بگیرد که این حکم، مطلق بوده و نسبت به همه صور محتمل جاری است.

پیشینه

«ترک استفصال» در مباحث فقهی، از سوی فقیهان از جمله شیخ طوسی، و علامه حلی مورد تمسک قرار گرفته است.^۱ افزون بر این، فقیهانی همچون علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، فاضل تونی، محقق قمی، و سید مجاهد و محقق نراقی^۲، آن را به عنوان یک قاعده، طرح و بررسی کرده‌اند.

در منابع بسیاری از ترک استفصال - که آن را به عنوان یک قاعده بررسی کرده‌اند - با عبارت «ترك الاستفصال في حكاية الحال مع قيام الاحتمال، ينزل منزلة العموم في المقال»؛ یا شبیه آن یاد شده است.^۳ در مقام استدلال، عمدتاً از تعبیر اختصاری «ترك استفصال» یا «عدم استفصال» استفاده شده است؛ اما در برخی از کلمات تعبیر «ترك الاستفسار» آمده است.^۴ همچنین احیاناً در تمسک به این قاعده، برخی فقها - مانند شیخ طوسی^۵ - از تعابیری مانند: «لم يستفصل» یا «لم يسأل» استفاده کرده‌اند.^۶

پیشینه
ترک استفصال

ریشه و منابع استفاده از «ترك استفصال»

۱. برای مثال: طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۷۴؛ همو، المبسوط في فقه الإمامية، ج ۴، ص ۲۳۹؛ و حلی، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۱، ص ۲۷۰؛ همو، نهاية الإحكام في معرفة الأحكام، ج ۱، ص ۲۳۶؛ همو، منتهی المطلب في تحقیق المذهب، ج ۱۳، ص ۱۱۱.
۲. حلی، نهاية الوصول الى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مکی عاملی، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ عاملی، تمهید القواعد، ص ۱۷۰؛ قاعده ۵۷؛ فاضل تونی، الوافية في أصول الفقه، ص ۱۱۴؛ گیلانی قمی، القوانين المحكمة، ج ۱، ص ۵۱۲؛ سید مجاهد، مفاتیح الأصول، ص ۱۵۱؛ نراقی، عوائد الأيام، ص ۷۵۹.
۳. حلی، نهاية الوصول، ج ۲، ص ۱۹۲؛ عاملی، تمهید القواعد، ص ۱۷۰؛ فاضل تونی، الوافية في أصول الفقه، صص ۱۱۴-۱۱۵؛ گیلانی قمی، القوانين المحكمة في الأصول، ج ۱، ص ۵۱۲؛ سید مجاهد، مفاتیح الأصول، ص ۱۵۱؛ کرباسی، إشارات الأصول، ص ۲۸۶؛ نراقی، أنیس المجتهدین، ج ۲، ص ۷۳۲.
۴. مازندرانی، شرح الکافي، ج ۹، ص ۲۴؛ تبریزی، أوثق الوسائل، ص ۵۲۵.
۵. طوسی، المبسوط في فقه الإمامية، ج ۴، ص ۲۳۹؛ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۷۴.
۶. در این زمینه چهار مقاله نیز نگارش یافته است: محمد زنده دل، «گستره ترک استفصال در استنباطات فقهی»، مجله فقه و اصول (دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۱۳۵؛ محمد فائزی و علی نهاوندی، «استفاده عموم و اطلاق از ترک استفصال و ترک استبصاح»، مجله پژوهش های اصولی، شماره ۲۴؛ حمید بر آبادی، «ماهیت ترک استفصال و شرایط آن»، مجله فقیهانه، سال چهارم، شماره ۱۳؛ علی بیگ عبداللهی و حمیده خانم، «حجیت قاعده ترک استفصال و کاربرد آن در فقه امامیه»، مجله مطالعات اصول فقه امامیه، شماره ۱۹.

مقاله پیش رو، کوشیده است به تبیین دقیقی از ماهیت ترک استفصال بپردازد و با تمرکز بر فقه و روایات، و دوری از زوائد دانش اصول، به تبیین شرایط و موانع برداشت اطلاق از ترک استفصال دست یازد. بررسی اقوایات اطلاق مستفاد از ترک استفصال نسبت به اطلاق لفظی، و بررسی تفصیلی مانعیت علم و احتمال علم مجیب در استفاده اطلاق، بخشی از نوآوری‌های این مقاله است.

مفهوم شناسی اطلاق^۱

اطلاق در لغت به معنای برداشتن قید و بند و رها کردن است؛ ازاین‌رو برای برداشتن بند از حیوان یا آزاد کردن اسیر، از این تعبیر استفاده می‌شود.^۲ ظاهر عبارات اهل لغت این است که اطلاق در جایی به کار می‌رود که قید موجود برداشته می‌شود، اما اطلاق در اصطلاح به معنای سکوت از ذکر قید یا مطلبی است؛ نه اینکه چیزی وجود دارد و آن برداشته می‌شود.

سنخ‌شناسی اطلاق برآمده از ترک استفصال و تفاوت آن با دیگر انواع اطلاقات در یک تقسیم‌بندی کلی، اطلاق به دو قسم اطلاق لفظی و اطلاق مقامی تقسیم می‌شود که در ذیل به توضیح هر یک پرداخته می‌شود:

الف) اطلاق لفظی: مراد از اطلاق لفظی این است که متکلم درباره یک موضوع کلی، همچون رقبه در جمله «أعتق رقبه»، که می‌توان ثبوتاً برای آن مصادیق فراوانی فرض کرد یا درباره یک موضوع جزئی، مثل زید در جمله «أكرم زيدا»، که احوال مختلفی برای آن متصور است، حکمی را بدون تقييد الفاظ و تفريع فروع، بیان کند.

ب) اطلاق مقامی^۳: در اطلاق مقامی، متکلم از بیان مطلبی سکوت می‌کند؛ با اینکه

پیشینه
اصول فقه

سال هشتم شماره ۸ سال ۱۴۰۴

با اینکه این مقالات در این زمینه نگارش یافته‌اند، اما همچنان بررسی مسئله از نواقصی رنج می‌برد که در بخش پیشینه به آن اشاره شده است.

۱. تعریف «اطلاق» توسط مقرر و به جهت تکمیل مقاله اضافه شده است.

۲. فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ ازهری، تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۱۸؛ جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۱۸؛ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۲۰-۴۲۱؛ اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۲۳.

۳. تعریف «اطلاق مقامی» توسط مقرر و به جهت تکمیل مقاله اضافه شده است.

اگر آن مطلب، مد نظرش می بود آن را بیان می کرد که در این فرض می توان نتیجه گرفت آن مطلب در نظرش نبوده است. مثلاً اگر عبد از مولی وظایف روزش را بپرسد، و مولی بگوید: نان و برنج بخر و آب بیاور؛ حال اگر عبد شک کند که آیا لازم است که گوشت نیز بخرد؟ وی می تواند با تمسک به اطلاق مقامی، وجوب خرید گوشت را نفی نماید. روشن است که در اطلاق مقامی به سعه مفهوم لفظ تمسک نمی شود و در مثال یاد شده، نفی وجوب خرید گوشت به جهت عدم ذکر آن است، نه به جهت عدم تقیید خرید نان و برنج؛ زیرا خرید گوشت از قیود خرید نان و برنج نیست.^۱

اطلاق مقامی دو گونه است: اطلاق مقامی دلیل واحد و اطلاق مقامی مجموعه ادله. اطلاق مقامی مجموعه ادله، دو گونه است:

الف) در مورد یک موضوع، اگرچه روایات فراوانی صادر شده، ولی در مجموعه این روایات، از ذکر قیدی سکوت شده است؛ مثلاً در هیچ کدام از مجموعه ادله ای که در مقام بیان اجزای نماز هستند، امر به قنوت نشده است. از این سکوت می توان جزء نبودن قنوت را استفاده نمود.

ب) در مجموعه ادله ای که برای وجوب یا حرمت صادر شده است، هیچ اشاره ای به این موضوع خاص مورد ابتلا نشده است. از این سکوت می توان عدم وجوب یا حرمت آن موضوع را استفاده نمود. مانند اشاره نمودن ادله به لزوم قصد وجه در عبادات.^۲ مراد از اطلاق مقامی دلیل واحد این است که یک دلیل که در مقام بیان یک امر است، از آوردن قید سکوت کند. برای نمونه، اگر دلیلی که در مقام بیان اجزای نماز است، درباره قید قنوت سکوت کند، از اطلاق مقامی این دلیل می توان استفاده کرد که قنوت از اجزای نماز نیست.

اطلاق مقامی دلیل واحد خود دارای گونه هایی است که از جمله آنها می توان به «ترک استیصال» و «ترک استیضاح» اشاره نمود:

«ترک استیضاح» در جایی به کار می رود که مراد سائل به گونه ای مجمل است که دو یا

پیشینه

روشها و موضوعات استفاده اطلاق از «ترک استیصال»

۱. قانصوه، المقدمات و التنبیها، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۵

۲. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ص ۷۶.

چند احتمال در معنای پرسش متصور است؛ اما مجیب، بدون آنکه علم به مراد سائل داشته باشد و یا در پاسخ، حکم هر احتمال را جداگانه بیان کند، حکم واحدی را بیان نماید.

در مقابل، «ترک استفصال»، در موردی به کار می‌رود که شخصی دربارهٔ یک قضیهٔ شخصیه می‌پرسد که یا رخ داده و یا قرار است رخ دهد، و اجمالی هم در مراد استعمالی پرسش او وجود ندارد؛ و در عین اینکه قضیهٔ شخصیه است و گونه‌های مختلفی ندارد، لکن از نظر ثبوتی، شقوقی برای آن قابل فرض است. با این حال، مجیب بدون آگاهی از مشخصات دقیق موضوع، و بدون هیچ‌گونه استفصال یا تفصیلی، حکمی دربارهٔ آن صادر می‌کند.

بنابراین تفاوت بین «ترک استفصال» و «ترک استیضاح» این است که در موارد «ترک استفصال»، مراد سائل عرفاً روشن است و تنها به جهت اهمال و بیان نشدن جزئیات از سوی سائل، انطباق خارجی آن روشن نیست. اما در «ترک استیضاح»، مراد سائل مجمل است.

تفاوت بین این دو (ترک استفصال و ترک استیضاح) با اطلاق لفظی نیز در این است که بر خلاف این دو، در موارد اطلاق لفظی، اطلاق از وجود اهمال یا اجمالی در کلام به ضمیمهٔ عدم استفصال و استیضاح استفاده نشده است؛ بلکه برگرفته از سعهٔ الفاظی است که متکلم به وسیلهٔ آنها حکم موضوعی کلی - که می‌توان ثبوتاً برای او مصادیق فراوانی را فرض کرد - یا موضوعی جزئی - که احوال گوناگون برای او متصور است - را بیان کرده؛ بدون اینکه با تقیید آن الفاظ، حکم را به مصداق یا حالت خاصی اختصاص دهد.

محقق خوانساری در تفاوت بین اطلاق لفظی و ترک استفصال می‌گوید: «در اطلاق لفظی، ظاهر این است که متکلم در مقام بیان است؛ ولی در ترک استفصال، در مقام بیان بودن متکلم نصوصیت عرفی دارد». از این رو ایشان دلالت ترک استفصال را قوی‌تر از اطلاق می‌دانند. مثلاً وقتی پرسیده می‌شود: «این شخص ظهار کرده است؛ چه حکمی دارد؟» عرف قطعاً مجیب را در مقام بیان می‌داند؛ از این رو اگر بین شخص آگاه به حرمت ظهار و جاهل به آن، تفاوتی وجود داشته باشد، مجیب حتماً باید بپرسد که آن شخص آیا آگاه بوده یا نه؟ اما اگر متکلم ابتدائاً و نه در پاسخ به پرسش بگوید: «اگر کسی ظهار کند، باید عتق رقبه انجام دهد»، در مقام بیان بودن متکلم قطعی نیست و تنها ظاهر این است که متکلم در مقام بیان تمام قیود حکم است و اگر قید دیگری مانند علم به حرمت، در حکم به

پرسش
افق
اصول

دوازدهم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

و جوب عتق رقبه دخیل بود، بیان می کرد.

ایشان متفرع بر این مبنا، در صورت وجود دلیلی بر خلاف حکم مستفاد از ترک استفصال، قاعده حمل مطلق بر مقید را جاری نکرده است؛ اما در موارد اطلاق لفظی، طبق این قاعده عمل کرده است. همچنین از کلمات ایشان استفاده می شود که از نظر ایشان، ترک استفصال در جایی که پرسش سائل از قضیه ای فرضی است، یا حتی احتمال فرضی بودن پرسش او وجود دارد جاری نیست.^{۱، ۲}

نتیجه اینکه «ترک استفصال» از اقسام اطلاق مقامی است و در این مقاله به بررسی مؤلفه ها و موانع استفاده اطلاق از «ترک استفصال» پرداخته می شود.

مؤلفه های استفاده اطلاق از ترک استفصال

با توجه به تعریف ارائه شده می توان مؤلفه های «ترک استفصال» - و به عبارت دقیق تر و کامل تر، «ترک استفصال و تفصیل» - را این گونه برشمرد:

الف) سائل درباره قضیه شخصی ای پرسش کند که یا واقع شده و یا می خواهد واقع شود، اما صورت های مختلفی ندارد. توضیح اینکه گاهی سائل از واقعه ای می پرسد که در خارج رخ داده است؛ مثلاً می گوید: «من با لباس نجس نماز خوانده ام. حکم نماز من چیست؟» در این صورت آنچه که در خارج اتفاق افتاده، تنها یک صورت دارد؛ مثلاً

پرسش
مؤلفه های استفاده اطلاق از ترک استفصال

مؤلفه ها و موانع استفاده اطلاق از «ترک استفصال»

۱. خوانساری، جامع المدارك، ج ۲، صص ۴۸۳-۴۸۴.

۲. مقرر: به نظر می رسد اصل اقوی بودن دلالت مستفاد از ترک استفصال در مقایسه با دلالت مستفاد از اطلاق لفظی، قابل انکار نیست؛ مگر در آن نوع از اطلاق لفظی که مجیب در پاسخ به پرسش، از قضیه شخصی واقع شده، با الفاظ مطلق و به صورت یک قضیه کلیه پاسخ داده است. اما ایشان متفرع بر این مبنا ادعا کرده اند که حکم مستفاد از ترک استفصال لزوماً آبی از تقیید است، لکن این مدعای ایشان محل تأمل است؛ زیرا ممکن است دلیلی که با حکم مستفاد از ترک استفصال مخالف است، کاشف از این باشد که در زمان صدور خطاب مشتمل بر ترک استفصال، مانعی از شمول حکم بوده است. مثلاً اگر در دلیلی از امام پرسیده شود که «من در ماه رمضان پیش از غروب، سرم را در آب فرو بردم، آیا کفاره باید بدهم؟» و امام بدون استفصال بفرمایند: «کفاره لازم نیست.» اما در خطابی دیگر، حضرت خودشان ابتدائاً بفرمایند: «فرو بردن سر در آب از روی علم و عمد موجب کفاره است.» ممکن است بگوییم خطاب دوم عرفاً قرینه است که سخن حضرت در خطاب اول، شامل فرض علم و عمد نمی شده است و چه بسا حضرت از قرآنی احراز کرده است که مراد سائل چنین فرضی نیست.

نجاست، یا بیش از یک درهم بوده و یا کمتر از آن؛ و اطلاق ندارد که چه نجاست کمتر از درهم و چه بیشتر از یک درهم باشد.

گاهی نیز سائل از قضیه شخصیه‌ای می‌پرسد که با اینکه ممکن است هنوز در خارج محقق نشده باشد، ولی باز هم اطلاق ندارد که بتوان درباره تحقق آن شقوق مختلفی را تصور نمود؛ مثلاً برادر حضرت از ایشان می‌پرسد: «آیا من در حال احرام تظلیل کنم یا نه؟» حضرت در پاسخ می‌فرماید: «می‌توانی تظلیل کنی، ولی باید كفاره بدهی.» در این روایت با اینکه سائل از قضیه رخ داده، پرسش نکرده است، اما حالتش یک حالت بیش نیست: یا اضطرار دارد و یا اختیار؛ و چنین نیست که دو حالت داشته باشد. اما حضرت استفصال نکردند که آیا مختار هستید یا مضطر؟ همچنین بین مضطر و مختار تفصیل ندادند. از این رو ممکن است از ترک تفصیل و استفصال حضرت، اطلاق استفاده شود.

ب) اجمالی در مراد استعمالی الفاظ او وجود نداشته باشد.

ج) از نظر ثبوتی، شقوقی برای مراد استعمالی وجود داشته باشد.

د) مجیب، بدون هیچ‌گونه استفصال یا تفصیلی، حکمی را صادر کند؛ در حالی که یا محرز است که علم به مشخصات دقیق مورد سؤال نداشته است و یا احتمال آگاه بودن او قابل توجه نیست.

در روایات، نمونه‌های فراوانی از پرسش‌های راویان، به قضایای شخصیه اختصاص یافته است. از این رو توجه به تفصیل و استفصال، نقش سازنده‌ای در برداشت اطلاق حکم دارد. در برخی هیچ تفصیل یا استفصالی مشاهده نمی‌شود، و زمینه برای برداشت اطلاق فراهم است، و در برخی یکی از استفصال یا تفصیل وجود داشته و مانع برداشت اطلاق می‌شود. ذیلاً به یک نمونه عینی از هر یک اشاره می‌شود:

مثال روایی برای ترک استفصال و تفصیل نسبت به قضیه شخصیه‌ای که واقع شده، این است که سائل در صحیح‌های از امام پرسیده است: «مردی طواف نساء را ناقص رها کرده، نزد جاریه خود آمده و با او آمیزش کرده است، حکم او چیست؟» امام فرمودند: «باید غسل کند».^۱ در این روایت بدون اینکه تفصیل دهد و یا استفصال نماید که آمیزش او به چه شکل

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۷۹، ح ۶؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۲۶، ح ۱.

بوده، از دُبُر بوده یا از قُبُل؟ حکم به وجوب غسل نموده است. از این روایت استفاده می‌شود که وجوب غسل اطلاق داشته، و فرض دخول از دبر را نیز شامل می‌شود.

نمونه روایی برای ترک استفعال و تفصیل نسبت به قضیه شخصیه‌ای که هنوز واقع نشده بوده، این است که علی بن جعفر از حضرت می‌پرسد که آیا من تظلیل کنم در حالی که مُحَرِّم هستم؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: «می‌توانی تظلیل کنی ولی باید کفاره دهی».^۱ در این روایت، حالت علی بن جعفر بیش از یک حالت نیست؛ یعنی یا اضطرار و یا اختیار است؛ و این‌طور نیست که دو حالت داشته باشد. اما حضرت استفعال نکردند که آیا مختار هستید یا مضطر؟ همچنین بین مضطر و مختار تفصیل ندادند. از این‌رو می‌توان از ترک تفصیل و استفعال حضرت، اطلاق استفاده کرد.^۲

نمونه روایی برای استفعال، آن است که در صحیحہ معاویة بن وهب آمده است: «شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از ایشان پرسید: من زمانی مملوک چند نفر بودم و بدون اذن آنها با زنی آزاد، ازدواج کردم. سپس همه آنها مرا آزاد کردند. آیا باید عقد ازدواج را دوباره انجام بدهم یا همان ازدواج سابق به قوت خود باقی است؟ حضرت از سائل استفعال کردند و پرسیدند: آیا موالی تو در زمان مملوک بودنت، از ازدواج آگاه شدند؟ سائل پاسخ داد: بله و سکوت کردند و نکوهش و اعتراضی نکردند. حضرت فرمودند: این سکوت و عدم اعتراض موالی تو، پس از آگاهی‌شان از عقد، امضای آن عقد است؛ بنابراین همان عقد سابق کافی است؛ بر همان بمان».^۳

با توجه به استفعال حضرت، اگر موالی در زمان مملوک بودن عبد، آگاهی از عقد ازدواجش پیدا نکرده باشند، عبد نمی‌تواند پس از آزادی، به آن اکتفا کند و صرف اینکه

۱. علی بن جعفر قال: «سَأَلْتُ أَخِي عليه السلام أَظَلُّ وَ أَنَا مُحَرِّمٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ عَلَيْكَ الْكَفَّارَةُ...». طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۶۳؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۵۴، ح ۲.
۲. البته بعداً خواهیم گفت که گاهی پرسش، از خصوصیات و جزئیات خالی است، اما از قرائنی مانند ارتباط سائل و مجیب روشن می‌شود که مجیب به جزئیات فرض مورد نظر سائل آگاه بوده و از این‌رو نیازی به استفعال یا تفصیل نداشته است، و نمی‌توان از ترک استفعال و تفصیل، استفاده اطلاق کرد. در این روایت نیز، سائل برادر امام است و درباره خودش نیز پرسیده است، و امام هم به شکل عادی، از وضعیت برادرش خبر داشته و می‌دانسته که آیا نباید تظلیل کند و باید حرارت را تحمل کند، و یا به تظلیل مضطر است.
۳. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸، ح ۴؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۱۱۷، ح ۱.

خودش آن عقد را انجام داده و پس از آزادی هم قصدش بقای بر آن است، کفایت نمی‌کند. اگر حضرت بدون استفصال می‌فرمودند: «عقد سابق کافی است؛ بر آن بمان»، ممکن بود با تمسک به ترک تفصیل و استفصال، بگوییم: اگر عبدی بدون اذن مولایش، ازدواج کند و سپس آزاد شود، همان عقد نکاح صحیح است و فرق نمی‌کند که پیش از آزادی او، مولا علم به ازدواجش پیدا کرده است یا نه؟ اما استفصال حضرت در این روایت، مانع از چنین اطلاقی‌گیری است.

نمونه‌ی روایی برای موردی که حضرت استفصال نکرده‌اند، اما خود در پاسخ تفصیل داده‌اند، روایت صحیح‌ه‌ای است که در آن، محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر (ع) درباره‌ی حکم مردی پرسیدم که پیش از اینکه حلق کند، طواف حج انجام داده؟ حضرت در پاسخ، تفصیل داده و فرمودند: اگر پیش از اینکه حلق کند طواف حج انجام داده، در حالی که می‌دانسته این کار جایز نیست، باید یک گوسفند به عنوان کفاره بدهد.»^۱

در سؤال سائل، علم و جهل نیامده است، اما حضرت با تفصیلی که داده‌اند، کفاره را در خصوص فرض علم، لازم دانسته‌اند؛ اما اگر چنین تفصیلی نمی‌داندند و تنها در پاسخ می‌فرمودند: «باید یک گوسفند به عنوان کفاره بدهد»، ممکن بود به استناد ترک استفصال و تفصیل، بگوییم: اگر کسی پیش از حلق، طواف حج انجام دهد، باید یک گوسفند به عنوان کفاره بدهد؛ و در این حکم فرقی بین علم و جهل نیست.

موانع استفاده‌ی اطلاق از ترک استفصال

برخی امور مانع استفاده‌ی اطلاق از ترک استفصال هستند و مجرد خالی بودن پرسش و پاسخ از استفصال نسبت به یک مورد، برای حکم به اطلاق کافی نیست؛ در ذیل، این موانع ذکر می‌شود:

یکم. تضییق وضعی الفاظ سؤال

گاهی الفاظ سؤال از نظر وضعی تنها شامل یک فرض خاص می‌شود. برای نمونه نمی‌توان برای نفی ولایت مادر در نکاح پسر نابالغ، به روایت محمد بن مسلم استدلال

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۰۵، ح ۳؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۱۵، ح ۱.

کرد که می‌فرماید:

«أَنَّهُ سُنِّلَ عَنْ رَجُلٍ زَوَّجَتْهُ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ، قَالَ: النِّكَاحُ جَائِزٌ، إِنْ شَاءَ الْمُتَزَوِّجُ قَبْلَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ فَإِنْ تَرَكَ الْمُتَزَوِّجُ تَزْوِيجُهُ فَالْمَهْرُ لَازِمٌ لِأُمِّهِ»^۱

در این روایت، حضرت بدون اینکه استفسال کنند که آیا فرزند، بالغ بوده یا غیر بالغ، یا خود بین این دو فرض تفصیل دهند، به عدم لزوم چنین عقدی حکم کرده، و فرزند را مختار در پذیرش یا رد عقد قرار داده‌اند. با این حال استناد به روایت، فارغ از ضعف سندی، نادرست است؛ چه آنکه کلمه «رجل» تضییق وضعی دارد و شامل پسر نابالغ نمی‌شود. بنابراین وجهی ندارد که حضرت با استفسال یا تفصیل، متعرض فرض بالغ نبودن فرزند شوند.

دوم. انصراف سؤال

اگر مصداق یک لفظ، بسیار نادر اتفاق می‌افتد، آن مصداق کالعدم به شمار می‌آید و لفظ، انصراف به مصادیق دیگر دارد. از این رو، اگر حکمی بر آن لفظ بار شود، شامل آن مصداق نمی‌شود؛ مگر اینکه امور دیگری مانند تناسب حکم و موضوع وجود داشته باشد که سبب تعمیم حکم شود. بنابراین اگر سائل حکم مسئله خود را با این نوع لفظ پرسیده باشد و اموری مانند تناسب حکم و موضوع هم وجود نداشته باشد، با تمسک به ترک استفسال نمی‌توان اطلاق حکم را نسبت به مصادیق بسیار نادر آن لفظ برداشت کرد. از این رو، در روایت زیر نمی‌توان با تمسک به ترک استفسال، استفاده کرد که خوردن گوشت صید در حالت خواب هم کفاره دارد:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَيْدُ أَكَلَهُ قَوْمٌ مُحْرَمُونَ، قَالَ: عَلَيْهِمْ شَاءٌ...»^۲

یوسف طاطری از امام صادق علیه السلام می‌پرسد گروهی در حال احرام، حیوانی را خورده‌اند که صید شده است؛ آیا کفاره‌ای بر آنها واجب است؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: باید یک گوسفند به عنوان کفاره پرداخت کنند. خوردن، کاری است که تحقق آن در حالت خواب بسیار نادر است و کالعدم به حساب

پیشینه
پرواضح

۱. رتبه‌ها و مواقع استفاده اطلاق از «ترک استفسال»

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، صص ۴۰۱-۴۰۲، ح ۲؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، صص ۲۸۰-۲۸۱، ح ۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۹۱، ح ۳.

می‌آید؛ و از این رو انصراف عرفی به حالت بیداری و اختیار دارد. بنابراین اگر حکم غذا خوردن کسی پرسیده شود، مجیب استفصال نمی‌کند که آیا در هنگام خوردن، خواب بوده است یا بیدار؟ اما اگر سوال شود: «شخصی در فلان مکان یا فلان زمان خوابیده است، حکم آن چیست؟» مجیب استفصال می‌کند که آیا خوابیدنش از روی اختیار بوده یا بی‌اختیار خوابش برده است؟ چون هر دو شکل خوابیدن رخ می‌دهد و هیچ یک نادر نیست.

این نکته شایان توجه است که سائلان در پرسش‌هایشان، قیودی را که عرفاً در شکل پاسخ دخالت دارد، در همان پرسش نخست می‌آورند؛ و یا پس از پاسخ مجیب، پرسش را با ذکر آن قیود و خصوصیات تکرار می‌کنند. برای نمونه اگر مُحَرَّم بخواند درباره دیدن خونی در لباسش در هنگام طواف، پرسشی مطرح کند -چه این پرسش فرضی باشد، و چه در خارج رخ داده باشد-، اگر مرادش خون کمتر از درهم است -که در نماز هم از آن چشم‌پوشی شده است-، در هنگام پرسش، این خصوصیت را یاد می‌کند و یا اگر ابتدا نگوید، پس از پاسخ مجیب، پرسش را دوباره با این ویژگی تکرار می‌کند؛ چون عرفاً احتمال فرق بین خون کم و زیاد وجود دارد. از این رو، با توجه به اینکه عرفاً محتمل است که خصوصیات فروض نادر و استثنائی در حکم مدخلیت داشته باشند و عرف متعارف در هنگام سؤال، آنها را ذکر می‌کند، اگر پرسش خالی از این خصوصیات باشد، روشن می‌شود که نظر سائل به مصادیق متعارف و محل ابتلا بوده است نه مصادیق با آن خصوصیات.

بنابراین اگر کسی در طواف باشد و دیگری او را مجروح کند و لباسش به‌خاطر جراحت، به مقدار بسیار کمی خون‌آلود شود، نمی‌توان با استناد به معتبره یونس بن یعقوب استفاده نمود که باید طواف را برای رفع نجاست قطع کند.
در معتبره یونس آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ يَرَى فِي ثَوْبِهِ الدَّمَ وَهُوَ فِي الطَّوَافِ قَالَ يَنْظُرُ الْمَوْضِعَ الَّذِي رَأَى فِيهِ الدَّمَ فَيَعْرِفُهُ ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَغْسِلُهُ ثُمَّ يَعُودُ فَيَسِمُ طَوَافَهُ»^۱

یونس بن یعقوب از امام صادق عليه السلام درباره وظیفه مردی می‌پرسد که در حال طواف در لباسش خون می‌بیند. حضرت در پاسخ می‌فرماید: جایی را که در آن خون دیده است با

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۸۷؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۹۹، ح ۲.

دقت بنگرد؛ پس آن نقطه نجس را علامت گذاری کند. سپس [از آنجا] خارج شده و آن قسمت لباس را تطهیر نماید و دوباره بازگردد و طواف خویش را کامل کند.

دلیل نادرستی استناد به این روایت برای فرض فوق، آن است که چنین فرضی نامتعارف است و عرف احتمال معفو بودن چنین خونی در طواف را می دهد، بنابراین نمی بایست در هنگام سؤال، به عبارت «فِي ثَوْبِهِ الدَّمُ» اکتفا کند بلکه باید آن خصوصیات مذکور در فرض فوق را ذکر می کرد؛ یا دست کم پس از پاسخ امام، پرسش را با ذکر آن خصوصیات تکرار می کرد.

سوم. قرینه مقالیه در جواب بر تضييق سؤال

گاهی مجیب بدون استفصال یا تفصیل پاسخ داده است، اما پاسخ مشتمل بر الفاظ و عباراتی است که نشان می دهد متفاهم از پرسش سائل، فرض خاصی بوده است. برای نمونه در روایت مربوط به ولایت مادر که در مورد نخست، یعنی «تضييق وضعي الفاظ سؤال»، نقل شد، با چشم پوشی از اشکال تضييق وضعي الفاظ سؤال، و پذیرش درستی استعمال رجل در فرزند نابالغ، باز هم نمی توان با تمسک به ترک استفصال، حکم را شامل فرض نابالغ بودن فرزند نیز دانست؛ زیرا حضرت در پاسخ فرموده اند: «إِنْ شَاءَ الْمُتَزَوِّجُ قَبْلَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ فَإِنْ تَرَكَ الْمُتَزَوِّجُ...».

در این پاسخ، حضرت نفرموده اند که فرزند پس از بلوغ، حق قبول یا ردّ این ازدواج را دارد. در نتیجه ظاهر کالصريح این پاسخ آن است که فرزند در همان زمان صدور جواب امام، چنین حقی دارد؛ و با توجه به اینکه قبول و رد بچه نابالغ، اثری ندارد، معلوم می شود که متفاهم از پرسش سائل، فرض تزويج فرزند بالغ توسط مادر بوده است و حضرت نیز به همین دلیل، نسبت به بالغ یا نابالغ بودن فرزند، استفصال نکرده اند و تنها متعرض فرض بالغ بودن فرزند شده اند.

این مطلب نیز بسیار مستبعد است که ادعا شود: هر چند حضرت تصريح نکرده اند، اما مراد ایشان در پاسخ، آن است که اگر فرزند بالغ است، الآن حق قبول و ردّ دارد و اگر نابالغ است، پس از رسیدن به سن بلوغ، چنین حقی دارد.

پرسش
مهر
افضل
ملا

رؤیتها و موانع استفاده از «ترک استفصال»

چهارم. احراز علم مجیب به جزئیات یا قابل توجه بودن احتمال عالم بودن او

گاهی پرسش، از خصوصیات و جزئیات خالی است، اما از قرآنی مانند ارتباط سائل و مجیب روشن می‌شود که مجیب به جزئیات فرض مورد نظر سائل آگاه بوده و از این‌رو نیازی به استفصال یا تفصیل نداشته است. بنابراین از روایت علی بن جعفر که گوید: «سَأَلْتُ أَخِي عَلِيَّ: أَظَلُّ وَ أَنَا مُحَرِّمٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ عَلَيْكَ الْكَفَّارَةُ...»^۱، و با استناد به ترک استفصال، نمی‌توان استفاده کرد که مُحَرِّم حتی در فرض توانایی و عدم ضرورت، از نظر تکلیفی مجاز است که تظلیل کند و تنها کفاره به عهده‌اش می‌آید.

در این روایت، سائل برادر امام است و درباره‌ی خودش نیز پرسیده است، و امام هم به شکل عادی، از وضعیت برادرش با خبر بوده و می‌دانسته که آیا نباید تظلیل کند و باید حرارت را تحمل کند، و یا به تظلیل مضطر است.

در این نمونه، سائل شخصی غریبه نیست که امام برای تشخیص جزئیات فرض مورد سؤال او نیاز داشته باشند که یا علم امامت را به کار بگیرد - که انسان بگوید بنا نیست که علم امامت در این‌گونه کارها به کار گرفته شود - و یا استفصال کنند. بنابراین چون محتمل است که علی بن جعفر به دلیل بیماری و امثال آن مضطر به تظلیل بوده باشد، نمی‌توان از پاسخ حضرت، جواز تظلیل در فرض سلامت و عدم اضطرار را استفاده کرد.

نمونه دیگر، صحیحہ عبدالله بن سنان است. وی از امام صادق ع چنین گزارش نموده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرُؤَيْثَةَ وَ هُوَ حَاجٌّ، فَقَامَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْحَجُّ عَنْ مِثْلِ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ لَكَ أَجْرُهُ».^۲ طبق نقل، عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق ع شنیدم که می‌فرمود: پیامبر در حال حج از منطقه رویت عبور می‌کردند. زنی که پسر بچه‌ای به همراه داشت جلوی ایشان ایستاد و گفت: ای رسول خدا! آیا می‌توان به نیابت از چنین بچه‌ای حج انجام داد؟ حضرت فرمودند: بله! و برای تو پاداش حج خواهد بود. اگرچه این صحیحہ نسبت به صحت نیابت در حج از جانب صبی، صراحت دارد؛ اما

پیشینه
افقی

سال هشتم شماره ۸ سال ۱۴۰۴

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۶۳؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۵۴، ح ۲.
۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، صص ۶-۷، ح ۱۶؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، صص ۵۴-۵۵، ح ۱.

نمی‌توان با تمسک به ترک استفصال، اطلاق حکم نسبت به صبی غیرممیز را از آن استفاده کرد؛ زیرا سائل در هنگام پرسش، آن بچه را به حضرت رسول ﷺ نشان داده است و از این رو، حضرت ابتدا و پیش از پاسخ، با مشاهده بچه، به خصوصیاتش از جهت ممیز یا غیرممیز بودن آگاهی پیدا کرده‌اند و سپس فرموده‌اند که به نیابت از چنین کودکی می‌شود حج به جا آورد. شاید حضرت دیده‌اند که آن بچه ممیز است و از این جهت حکم به جواز نیابت از او کرده‌اند.

مثال دیگر، روایتی عامی درباره «غیلان بن سلمه» است^۱ که ممکن است کسی در مسئله مسلمان شدن مردی که زوجات متعدد دارد، به آن تمسک نماید. بر این اساس، حضرت رسول ﷺ، از غیلان استفصال نکرده‌اند که آیا زن‌هایش هم مسلمان شده‌اند یا کتابی هستند؟ در نتیجه از روایت استفاده می‌شود: اگر کسی که بیش از چهار زن دارد، مسلمان شود ولی همه یا برخی از زن‌هایش مسلمان نشوند و کتابی باشند، اختیار دارد که تا چهار نفر، هر کدام از زن‌هایش را که خواست، برای ادامه زندگی انتخاب کند.

با چشم‌پوشی از مباحثی که درباره سند و متن روایت وجود دارد، این استدلال درست نیست؛ زیرا اگر سؤال شده بود: «مردی کافر بوده و هشت زن هم داشته‌است، و اکنون آن مرد مسلمان شده»، و حضرت هم پاسخ داده بودند که باید چهار نفر را انتخاب و بقیه را رها کند، به استناد ترک استفصال، ثابت می‌شد که حکم در تمام فروض محتمل، ثابت است؛ زیرا سائل درباره خودش یا فرد شناخته‌شده‌ای نپرسیده است؛ بلکه پرسش او درباره مردی است که هیچ اسم یا مشخصه دیگری از او، جز از کفر سابق و اسلام آوردنش، یاد نکرده و هیچ مطلبی درباره زن‌های او جز اینکه هشت نفر بوده‌اند، بیان نکرده است؛ حضرت هم درباره وضعیت اسلام یا کفر زن‌هایش، هیچ چیزی نپرسیده‌اند.

اما اگر مورد پرسش و پاسخ، قضیه خاصی راجع به شخص معروفی است و حضرت غیلان بن سلمه را به علم عادی می‌شناخته و می‌دانسته است که زن‌های او هم مسلمان شده‌اند، از ترک استفصال حضرت، نمی‌توان اطلاق حکم را استفاده کرد و آن را شامل فرض مسلمان نشدن زن‌هایش هم دانست؛ زیرا ترک استفصال در این صورت، بدین جهت

پرسش
مهر
افضل

روایات و مواضع استفادة اطلاق از «ترک استفصال»

۱. احسانی، عوالي اللثالي، ج ۱، ص ۲۲۸؛ طوسی، الخلاف، ج ۴، ص ۲۹۴.

است که حضرت با آگاهی از وضعیت زن‌های او، نیازی به استفصال نداشته‌اند. روشن نیست کسانی که به ترک استفصال در این روایت تمسک کرده‌اند، به چه دلیل می‌گویند که حضرت وضعیت زوجات غیلان را نمی‌دانسته و با این وجود استفصال هم نکرده‌اند؟! از اینجا روشن می‌شود، نه تنها در مواردی که علم عادی مجیب، به جزئیات و خصوصیات سائل، محرز است، تمسک به ترک استفصال صحیح نیست، بلکه در مواردی که احتمال عالم بودن مجیب، عرفاً قابل توجه است، مانند مثال اخیر، تمسک به ترک استفصال نادرست است. به‌ویژه که گاهی در روایات، امام بر پایه شناخت خودشان از راوی، پرسش او را بدون ترک استفصال پاسخ داده‌اند؛ در حالی که حکم، به فرضی خاص اختصاص داشته است.

برای نمونه این روایت را ملاحظه کنید:

سلمة بن محرز قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ. فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَأَخْبَرْتُهُمْ فَقَالُوا: اتَّقَاكَ، هَذَا مُيَسَّرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ مَا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ بَدَنَةٌ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا بِمَا أَجَبْتَنِي فَقَالُوا: اتَّقَاكَ هَذَا مُيَسَّرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ بَدَنَةٌ، فَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ بَلْعَةً، فَهَلْ بَلَعَكَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ.»^۱

سلمة بن محرز می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره مردی پرسیدیم که پیش از طواف نساء با همسرش مباشرت کرده، پس آیا کفاره‌ای بر او واجب است؟ حضرت در پاسخ فرموده‌اند: کفاره‌ای بر عهده او نیست. سپس به سوی رفقایم رفتم و این خبر را برای آنها نقل کردم. آنها گفتند: حضرت از تو تقیه نموده (و حکم واقعی را به تو نفرموده)؛ زیرا همین میسر، عین این پرسش را از حضرت پرسیده است و حضرت در پاسخ فرموده: باید یک شتر کفاره دهد. سلمة می‌گوید بر حضرت وارد شدم و گفتم فدایت شوم، پاسخ شما را برای اصحابمان نقل کردم و آنها گفتند حضرت از تو تقیه نموده؛ [و گفتند:] زیرا همین میسر، عین این سؤال را از حضرت پرسیده است و حضرت در پاسخ فرموده: باید یک شتر کفاره دهد. حضرت فرمودند: این حکم به او (میسر) رسیده بود [و او آگاه به حکم بود؛ از این رو به او گفتم یک شتر کفاره دهد]،

پیش از این
در این کتاب

در این شماره ۸ سال ۱۴۰۴

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۷۸، ج ۱.

آیا به تو نیز این حکم رسیده بوده؟ گفتم: خیر؛ حضرت فرمود: کفاره‌ای بر عهده تو نیست. در این روایت، سلمه به ظاهر درباره مردی پرسیده است که پیش از طواف نساء، جماع کرده است؛ اما از ذیل روایت روشن می‌شود که پرسش درباره خودش بوده است و حضرت نیز این مطلب را متوجه شده‌اند. حضرت بدون استفصال از اینکه آیا علم به حرمت داشته یا جاهل بوده است، فرموده‌اند که کفاره‌ای بر عهده او نیست. اما از ادامه روایت روشن می‌شود که این حکم به فرض جهل اختصاص داشته است و در فرض علم، محرم باید یک بدنه کفاره بدهد؛ و حضرت با توجه به اینکه پرسش درباره خود سلمه بوده و او را می‌شناخته‌اند که با علم به حرمت، اقدام به چنین کاری نمی‌کند و حتماً جاهل به حکم بوده، حکم به لزوم کفاره نکرده‌اند.

جایگاه علم غیب امام در اطلاعات از جزئیات

توجه به این نکته لازم است که جز در مواردی مانند ابراز کرامت و اثبات امامت، عملکرد امامان، بر پایه علم غیب نبوده است؛ به گونه‌ای که می‌توان با بررسی مجموعه‌ای از دلایل و قرائن ادعا کرد که این امر به عنوان یک اصل اولیه در رفتار ایشان بوده است؛ بلکه دیگران هم موظفند در مواردی که احتمال هست که حضرات بر پایه علم غیب عمل کرده باشند، اما گزینه‌ای بر آن وجود ندارد، به این احتمال توجه نکنند. شواهدی وجود دارد که اصلاً این احتمال در ذهن راویان در مواجهه با عملکرد اهل بیت نبوده، و ذهنیت ایشان این بوده که حضرات بر اساس علم غیب عمل نمی‌کنند. از این رو، در تمسک به ترک استفصال، احتمال اینکه حضرات به علم غیب، مراد سائل را دانسته و بر پایه آن پاسخ داده باشند، به هیچ وجه مانع نیست؛ اما مانع بودن احتمال علم عادی داشتن حضرات را نمی‌توان به شکل مطلق نفی کرد؛ بلکه باید تفصیل داد:

اگر این احتمال به گونه‌ای است که عرف متعارف ملتفت چنین احتمالی است و آن را قابل توجه می‌داند، نمی‌توان به ترک استفصال تمسک کرد؛ مانند پرسش علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام که روشن است که احتمال علم عادی داشتن امام به دلیل ارتباط برادری بین ایشان و سائل، احتمالی نیست که عرف -چه عرف زمان ما و چه عرف زمان وقوع پرسش و پاسخ- از آن غافل باشد یا آن را بسیار ضعیف و غیرقابل اعتنا بداند.

پرسش
احتمالی

در نهادهای و مواقع استفاده اطلاعات از «ترک استفصال»

اما اگر این احتمال به گونه‌ای است که عرف متعارف ملتفت آن نیست و ما تنها احتمال می‌دهیم که شاید قرائن شخصی یا عامه‌ای بوده است که امام به جهت آنها، علم به مراد دقیق سائل پیدا کرده‌اند، در این مورد، چنین احتمالی مانع از تمسک به ترک استفصال نیست؛ زیرا احتمال وجود علم عادی حضرت، اگر چه ابتدائاً به ذهن می‌رسد، اما پس از تأمل و دقت روشن می‌شود که این احتمال منتفی، و یا بسیار ضعیف است؛ زیرا پرسش‌ها و پاسخ‌ها از حضرات معصومان به شکل عادی و به‌ویژه پس از تأکید خود امامان بر کتابت و نقل روایات برای دیگران، برای افراد دیگر نقل می‌شده است و مردم از آنها استفاده حکم شرعی می‌کرده‌اند. بنابراین یا ممکن نیست، یا بسیار بعید است که در حالت مورد بحث، حضرت حتی بر پایه علم عادی پاسخ داده باشند؛ چراکه نتیجه آن اغراء به جهل است. اساساً فرض این است که در حالت مورد بحث، مردم عادی، موقع شنیدن پرسش و پاسخ از این احتمال غافلند که امام علم عادی به جزئیات پرسش سائل داشته‌اند.

از نظر عقلاً نیز، چنین خطباتی حجت بوده، تمسک به آنها مانعی ندارد. افزون بر اینکه چنین احتمالی درباره بسیاری از خطابات مطرح است و اگر وجود آن، مانع از تمسک به خطابات باشد، عملاً باید بسیاری از خطابات را کنار گذاشت و بعید است کسی عملاً به این لازمه ملتزم باشد.

پیشینه
تألیف
۱۴۰۴

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در صورت وجود مؤلفه‌ها و نبود موانع زیر، استفاده اطلاق از ترک استفصال تمام است. مؤلفه‌ها عبارتند از:

الف. سائل درباره قضیه شخصیه‌ای که یا واقع شده و یا می‌خواهد واقع شود، اما شکل‌های مختلفی ندارد، بپرسد.

ب. مراد استعمالی پرسش، مجمل نباشد.

ج. از نظر ثبوتی، شقوقی برای مراد استعمالی پرسش وجود داشته باشد.

د. مجیب بدون هیچ‌گونه استفصال یا تفصیلی، حکمی را صادر کند.

موانع استفاده اطلاق از ترک استفصال عبارتند از:

الف. تضییق وضعی پرسش.

در هشتم شماره ۸ سال ۱۴۰۴

- ب. انصراف پرسش.
ج. قرینه مقالیه بر تقييد پرسش.
د. احراز و یا احتمال معتنابه آگاهی مجيب از جزئیات واقعه.

منابع و مآخذ

۱. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۲. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان- سوریه: دارالعلم- الدار الشامیة، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۳. تبریزی، موسی بن جعفر، أوثق الوسائل في شرح الرسائل (طبع قدیم)، قم: کتبی نجفی، چ ۱، ۱۳۶۹ق.
۴. تونی، عبدالله، الوافیة فی أصول الفقه، قم: مجمع فکر اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية، بیروت: دار العلم، چ ۱، ۱۳۷۶ق.
۶. حلی، علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۷. _____، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۸. _____، نهاية الوصول إلى علم الأصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ ۱، ۱۴۲۵ق.
۹. _____، نهاية الأحكام فی معرفة الأحكام، قم: اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۱۰. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۱. خوانساری، احمد، جامع المدارك فی شرح المختصر النافع، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۰۵ق.
۱۲. خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، قم: دارالهادی للمطبوعات، چ ۴، ۱۴۱۷ق.
۱۳. طباطبایی، سید مجاهد، محمد بن علی، مفاتیح الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، چ ۱، ۱۳۹۶ق.
۱۴. _____، مفاتیح الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، چ ۱، [بی تا].
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۷ق.
۱۶. _____، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران: المکتبه المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چ ۳، ۱۳۸۷ق.
۱۷. _____، تهذیب الأحكام، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۱۸. عاملی، حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۱۹. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، قم: مکتب الاعلام الإسلامی، چ ۱، ۱۳۷۴ش.

پیشینه
مطالعه

رؤیاه و منابع استفاده از «ترک استقصا»

۲۰. عاملی، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد في الفقه و الأصول و العربية، قم: کتابفروشی مفید، ج ۱، ۱۴۰۰ق.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۲۲. قانصوه، محمود، المقدمات و التنبيهات في شرح أصول الفقه، بیروت: دار المؤرخ العربي، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۳. قزوینی رازی، احمد بن فارس، معجم مقایس اللغة، قم: مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۰۴ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: انتشارات اسلامی، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۲۵. کرباسی، محمد ابراهیم بن محمد حسن، إشارات الأصول، [بی جا]: [بی نا]، ج ۱، [بی تا].
۲۶. گیلانی قمی، میرزای قمی، القوانين المحكمة في الأصول، قم: إحياء الكتب الإسلامية، ج ۱، ۱۴۳۰ق.
۲۷. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، تهران: المكتبة الإسلامية للنشر و التوزيع، ج ۱، ۱۳۴۲ش.
۲۸. مغربی، نعمان بن محمد بن حیون، دعائم الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ج ۵، ۱۳۸۵ش.
۲۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات قم، ج ۱، ۱۳۷۵ش.
۳۰. نراقی، محمد مهدی، أنيس المجتهدين في علم الأصول، قم: بوستان کتاب، ج ۱، ۱۳۸۸ش.

پیشگام
فقه اسلامی

سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴